

فاجعه

یک تراژیدی دیگر
قصه ای انسانان بلا دیده بدخشان
قصه ای به زیر خاک رفتن آدمیان
یاد بودی از نا بودی باورها و ضجه های زننده
تصویر شان است نمایان
وای بر مُرده های بی کفن بدخشان
انسانان امروز در دیار دور افتاده ما
بیچاره گان و افتاده گان و همه ناتوان
وای به محله ای ماتم زده گان
از قهر طبیعت که نیستیت در امان
لغزش کوه به زن و مرد تو رحمی نکرد
وای بر تو ای مادر بدخشی زبان
بدان که تو تنها نیستی در این زمان
دانی که مرگ پدیده نا گوارست
بستن دست اجل از حیط ای انسان محالست
وای بر تو بدخشی ناتوان
انگیزه نیستی ات بگوش مردم محل
فریاد کنان میرسید
های مردم به داد ما رسید
آه و ناله ای مردمان بیدفاع
رگبارهای تندی بود بیصدا
سایه های هول و هراس
نمایان بود در چهره های شان
اگر قلم بدست داری خا موش مباح
اگر ثروت بکف داری مدهوش مباح
حباب آرزو ها را محو مکن
میزان عدالت فراموش مکن
از نردبان بالا نروید
تشنه کامها در پایین اند

اگر کلید غم بدست نداری همزمان
در ات مبند بروی بیچاره گان
قدر وابستگی دان
عذاب دیده گان محتاج اند
وای بر شما ای سر دمداران قدرت زمان
نفرین همه بر عکس یادگاری تان
جایکه ماتم است حاجتی نیست که سر به سجده گذارید
یا که بر ای زنده گان نماز فاتحه خوانید
زمانیکه ضرورتی پیش میاید
از مردم میگوید
وقتی ضرورت مردم پیش میشود
خاموشید
وای بر تو ای بلقیس با درد و ارمان
اگر دستانمان بهم نمیرسد
همه در یک ماتم هستیم این زمان
شما تنها نیستید
آدمیان سخاوتمند با شما هاست
به ارزش های انسانی تان سر ادب و احترام